

# ایران برآمدن رضاخان

برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها

---

سیروس غنی

ترجمه حسن کامشاد

## فهرست

۹	یادداشت کوتاه مترجم
۱۱	قدرشناسی
۱۳	پیشگفتار
۱۷	ایران در دوران سلطنت قاجار
۳۹	قرارداد ۱۹۱۹
۵۸	قرارداد: در سرایشیب زوال
۸۳	کناره‌گیری و ثوق‌الدolle
۱۰۳	نخست وزیری مشیرالدوله (حسن پیرنیا)
۱۴۰	نخست وزیری سپهدار
۱۶۷	مقدمه کودتا
۱۸۶	رضاخان و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹
۲۲۲	صد روز حکومت سید ضیاء
۲۴۶	دولتِ اول قوام
۲۷۱	نخست وزیری نوبتی
۳۱۱	نخست وزیری رضاخان و جنبش جمهوری

۸ / ایران، برآمدن رضاخان...

۳۴۶	وحدت ایران
۳۷۲	انقراض سلسله قاجار
۳۹۶	آغاز عصر پهلوی
۴۱۴	سخن آخر
۴۲۹	یادداشتها
۴۹۱	مراجع
۴۹۵	کتابشناسی
۵۰۱	فهرست نامها
۵۱۲	تصاویر

## یادداشت کوتاه مترجم

دوست ارجمند من سیروس غنی پس از سالها زحمت در تدارک مدارک این کتاب روزی که سرانجام دست نویس خود را به ناشر انگلیسی سپرد، نسخه‌ای هم در اختیار اینجانب گذاشت و ترجمه فارسی آن را از من خواست. اصل اثر قرار است در اوایل پاییز در لندن منتشر شود و کار ترجمه یکسره از روی متن ماشین‌شده مؤلف صورت گرفته است. البته نویسنده تغییرات کوچکی را که در حین چاپ انگلیسی گاه در املای کلمه و احياناً محتوای کتاب روی داد از سر لطف به اطلاع من رساند؛ با این حال طبیعی است که مترجم نمی‌تواند تطابق دو متن را صد درصد تضمین کند چون چاپ انگلیسی هنوز در نیامده است.

منابع و مأخذی که نویسنده در این کتاب از آنها بهره گرفته اکثر تازه و در تاریخ‌نگاری دوره مورد بحث در ایران بی‌سابقه است و ابتکار و پشتکار او را در ریشه‌یابی بسیاری از مشکلات کشور ما در قرن بیستم باید ستود. اینها مسلماً موجب روشن شدن گوشه‌هایی از تاریخ معاصر ایران خواهد شد، ولی بهتر است داوری این امر را به عهده خوانندگان گذارم.

حسن کامشاد

مرداد ۱۳۷۷

---

سیروس غنی در زمینه تاریخ معاصر ایران پژوهش‌های دامنه‌دار کرده است. کتاب *Iran and the West: A Critical Bibliography* (1987) از تألیفات اوست. خاطرات ارزنده پدرش تحت عنوان یادداشت‌های دکتر قاسم غنی نیز به کوشش او در سیزده جلد منتشر شده است.

## پیشگفتار

سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ از جالب‌ترین و پراهمیت‌ترین فصلهای تاریخ قرن بیستم ایران است. این دوران با کودتای باورنکردنی در نهایت شتابزدگی به تمهید افسری انگلیسی که از کشور و مردم ما تقریباً هیچ اطلاعی نداشت آغاز شد. نظامیان بریتانیا کمتر چنین خودسر دست به سیاست یازیده بودند، تا چه رسید که بدون دستور صریح دولت متبع خود کودتا برپا کنند. از این طرفه‌تر نقش وزیر مختار انگلستان در این کودتاست، این شخص از همان لحظه ورود به تهران به ابتکار خویش به کارهایی کاملاً برخلاف توصیه‌های وزارت خارجه انگلیس پرداخت تا آنجا که سرانجام اعتماد وزیر خارجه بریتانیا را به کل از دست داد. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و آمدن رضاخان نتیجه مستقیم ادامه سیاست ناواقعگرایی قرن نوزدهمی حکومت بریتانیا، و گل سرسبد آن قرارداد ۱۹۱۹، در ایران پس از جنگ جهانی اول بود، ایرانی که ملی‌گرایی تازه‌ای در آن عمیق‌ریشه دوانیده بود.

کودتا افسری گمنام را که هیچ‌گونه تجربه سیاسی قبلی نداشت به قدرت رساند، اما رضاخان چنان به سرعت آموخت و چنان به سرعت خود را با اوضاع و احوال وقق داد که دست ماکیاولی را از پشت بست. سیاستمدار تازه‌کار در عرض پنج سال دودمانی را که بیش از ۱۳۰ سال بر ایران فرمان رانده بود از پا درآورد و خود بر تخت سلطنت نشست. ده سال نخست پس از کودتا دوره نوآوری و اقدامات جسورانه، امیدهای بزرگ و اطمینان فزاینده، احترام و اتکای به نفس بود. در سالهای واپسین دهه ۲۰ میلادی از قراین چنین برمنی آمد که ایران کشوری مستقل و فارغ از سلطه خارجی شده است. با وجود نقش آشکار انگلستان در کودتا و موقعیت برتر آن کشور در ایران، رفتار رضاشاه با بریتانیا و با حکومت سایر قدرتها برایه برابری بود. مطالب این کتاب تا سال ۱۳۰۵ را شامل می‌شود، یعنی اندکی پس از تاجگذاری، هرچند در فصل نهایی، در «سخن آخر»،

به رویدادهای مهم دوران رضاشاه تاکناره‌گیری او در ۱۳۲۰ اشاره‌ای کوتاه شده است. نویدهای کودتا به دلایل گوناگون روی هم رفته نافرجام ماند. نقایص سرشت و شخصیت رضاشاه یکی از علتهای عمدۀ و تصمیم انگلیس و روسیه برای حمله به ایران در شهریور ۲۰ علت دیگر نامرادی بود، چراکه این تجاوز پیشرفت‌های زمان رضاشاه را اگر نگوییم از میان بُرد دست‌کم نیمه کاره گذاشت. «تجدد» عصر رضاشاه ژرف‌تر و نتیجه‌بخش‌تر از گامهایی بود که در دهه ۶۰ و ۷۰ در ایران برداشته شد یا حتی قرار بود برداشته شود. از ویژگیهای این دوران سعی وافر در محدود کردن قدرت روحانیون بود، و اگر حمله ۱۳۲۰ پیش نیامده بود کار شاید بالاتر می‌گرفت. سیاست زمان جنگ متفقین نیز در طول اشغال از سویی مسیر ضد مذهبی کشور را تغییر داد و از سوی دیگر پاره‌ای اقدامهای کلیدی مورد نظر رضاشاه را ختنی کرد.

ساختمان حکومتی امروز ایران در زمان زمامداری رضاشاه ریخته شد و شالوده اصلی آن، با همه تلاش پیگیر دولتمردان کنوئی برای دگرگونی آن دستگاه، هنوز بر جا مانده است. مجموعه قوانین و مقرراتی که در این دوره وضع شد، از جمله قانون جامع مدنی، هنوز حاکم بر روابط دولت و مردم و افراد با یکدیگر است.

مطالعات مورخان و کارشناسان علوم اجتماعی درباره دوره مورد بررسی ما در این کتاب - سالهای ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۵ (۱۹۲۶-۱۹۱۹ میلادی) - به نسبت ناچیز و غیر منظم بوده است. کارهای باارزشی در زمینه جنبشهای جدایی طلب و کمونیست آن زمان به زبان انگلیسی وجود دارد، ولی راجع به خود کودتا، همدستان مهم رضاشاه در براندازی فاجارها، و نقش بعدی اینان در تنظیم و اجرای برنامه تازه کشور چیز چندانی به قلم نیامده است. نوشهای مفصل‌تر و متنوع‌تری به فارسی هست، و آثار درخور توجهی هم در میان آنها دیده می‌شود، ولی عیب همگی این است که به مأخذهای اصلی دسترسی نداشته‌اند، و همین موجب شده تا نویسندهاند تصویری بسیار گاه یکسره با مدارک و اسناد موجود در آرشیوهای داخل و خارج کشور مغایرت دارد.

با سقوط سلسله پهلوی در ۱۳۵۷، هواداران نظام نوین طبعاً کوشیده‌اند تصویری بسیار تیره از بنیان‌گذار آن خاندان ترسیم کنند، و این البته شگفت‌آور نیست: حکومتها روز پیوسته برای توجیه خود دست به دامن تاریخ می‌زنند و آن را پیچ و تاب می‌دهند. چنین واکنشی با توجه به سیاستهای ضد مذهبی رضاشاه به خودی خود قابل درک است. با این حال انکار سهم وی در پیدایش ایران نو ناروا است. روایتهای نادرست در بیست سال

## پیشگفتار / ۱۵

گذشته بسیار بر زیان آمده است. این کتاب سعی دارد تصویری متعادل از یکی از زمامداران برجسته قرن بیستم ایران به دست بدهد. تاریخ‌نویس داده‌های تاریخی را ناگزیر بر حسب گرایش خویش تفسیر می‌کند. عینیت صدرصد معمولاً پنداری واهی است، ولی باید کوشید با پژوهش دقیق دست‌کم پاره‌ای از حقایق کوچک را عیان ساخت و میان واقعیت و خیال تمایز نهاد.

مسئولیت تاریخ‌نگار خطیر است، «تاریخ برای ملت مانند حافظه برای فرد است. همان‌گونه که فرد بی‌حافظه گم‌وگور می‌شود و نمی‌داند کجا بوده و کجا می‌رود، ملت نیز نمی‌تواند بدون مفهوم گذشته از عهده حال یا آینده خود برآید».<sup>۱</sup>

## ایران در دوران سلطنت قاجار

تاریخ ایران با سیری پیست و پنج قرنی تاریخی توان فرساست. انواع بلاها سر این ملت آمده است، از جمله شماری تجاوز و تحمل مذهبی بیگانه. ولی ایران، خوشبختانه، همه ستمگران را از سر گذراند، فرهنگهای مهاجم گوناگون را در خود جذب کرد و دین تحمیلی را تغییر داد. و از همه مهمتر پیکر ملی دوام آورد و تمامی مصائب را بر تافت، واحدی پایا ماند.

سلسله قاجار از اوخر قرن هیجدهم تا اوایل قرن بیستم بر ایران فرمان راند. اصل و تبار قاجاریه از طایفه‌های ترکمان شمال شرق ایران بود. جمع بزرگی از آنان در استرآباد (گرگان امروزی) در نزدیکی گوشه جنوب خاوری دریای خزر سکنا گزیده بودند. پس از مرگ نادرشاه، ۱۱۲۶ ه.ش، از آنجاکه جانشینی برایش باقی نمانده بود، قاجارها نیز به صف مدعايان تاج و تخت پيوستند. کشمکشهاي بعدی پنجاه سالی طول کشید و سرانجام آقامحمدخان قاجار در ۱۱۷۳ بر دیگران چيره شد. وی سال بعد تاجگذاري کرد و سلسله قاجاریه را بنیان نهاد. آقامحمدخان (که از حدود ۱۱۲۱ تا حدود ۱۱۷۹ زیست) در کودکی به دست دشمنان پدرش خصی گشته بود، و حتی با معیارهای قرن هیجدهم ایران، یکی از ظالم‌ترین پادشاهان ما بود. در تلاش خویش برای دستیابی به قدرت بسیاری شهرها را منهدم کرد، مردم کثیری را به قتل رساند، و در یک عمل بی‌رحمانه کم نظیر ۲۰,۰۰۰ تن از سکنه کرمان را چشم گند، فقط برای اینکه اهالی آنجا هنگام محاصره شهر مقاومت به خرج داده بودند.<sup>۱</sup> آقامحمدخان، با این حال، فرمانروایی فوق العاده و آخرین فاتح بزرگ آسیای میانه بود، از قماش چنگیز و تیمور و نادر که قدرت خود را از نیروی انسانی عشیره‌ای گرفتند.<sup>۲</sup> او را باید معمار اولیه کشور ایرانی که

امروزه می‌شناسیم شمرد. صرف این واقعیت که دودمانی که بنیان نهاد تا قرن بیستم دوام آورد و کشور به حالت مستعمره درنیامد بیانگر تواناییهای اوست.

آقامحمدخان به دست یکی از سرداران نظامی خود در ۱۱۷۶ کشته شد و چون فرزند نداشت سلطنت به برادرزاده‌اش رسید، که به نام فتحعلی شاه به تخت نشست، فتحعلی شاه کاری برای کشور نکرد و نام او یادآور جنگهای خانمان برانداز با روسيه است که در نتیجه آنها ایران سرزمینهای خود را در کرانه باختری دریای خزر از دست داد. هدف سیاست خارجی روسيه از آغاز قرن هیجدهم گسترش قلمرو خود بود. لهستان و سوئد در جبهه غربی قدرت پیشین خود را از دست داده بودند و دیگر خطری به شمار نمی‌رفتند، از این‌رو روسيه در جنوب و در شرق به کشورگشایی پرداخت، به سوی ترکیه، ایران، افغانستان، هندوستان، تبت و چین پیش رفت. روسيه در آغاز قرن نوزدهم گرجستان را ضمیمه خاک خود کرد. ایران که قرنها بر آن سرزمین فرمان رانده بود برای استرداد گرجستان جنگید ولی به سختی شکست خورد. در ۱۱۹۲ (۱۸۱۳.م) صلح برقرار شد و به موجب عهدنامه گلستان ایران از کلیه دعاوی خود نسبت به گرجستان چشم پوشید و بیشتر ایالات قفقاز از جمله دربند، باکو و شیروان را از دست داد. بحر خزر عملاً دریاچه‌ای روسي شد. اما صلح چندان دوام نیاورد و در ۱۲۰۴ روتها سرزمینهای میان ایروان و دریاچه گوکجه را تصرف کردند، این‌بار ایران به‌اکراه وارد جنگ شد و در ۱۲۰۵ باز شکست خورد. طبق عهدنامه ترکمان‌چای در ۱۲۰۷ (۱۸۲۸.م)، ایران ایالتهای بیشتری در قفقاز و از جمله ایروان و نخجوان را به روسيه واگذاشت و امتیازهای سیاسی نیز به روسيه داد که بدترین آنها اعطای حقوق کاپیتولاسیون به اتباع آن کشور بود. در عوض این امتیازها مرزهای شمال غربی ایران و روسيه برای همیشه تثیت شد و روتها که قبلًاً بقای خاندان قاجار را تضمین کرده بودند بار دگر بر عهد خود صحّه گذارند. عهدنامه همچنین تکلیف جانشینی را معین کرد و مقرر داشت که پادشاهان آینده ایران پشت اند پشت فرزندان ذکور عباس میرزا خواهند بود.

عباس میرزا، پسر و ولی‌عهد فتحعلی شاه، یک سال پیش از فوت پدرش درگذشت.<sup>۱۱</sup>

عباس میرزا، ۱۱۶۶ تا ۱۲۱۲، پسر دوم فتحعلی شاه بود ولی نایب‌السلطنه شد چون مادر

[۱]. برای شرح شماره‌های داخل قلاب نگاه کنید به زندگینامه‌ها در بابان هر فصل. م.

برادر ارشد او از طایفه قاجار نبود و نسب گرجستانی داشت. عباس‌میرزا در طول عمر کوتاهش رشادتی در جنگ و مهارتی در اداره و حکومت بر استانهای شمال غرب نشان داده بود. وی ظاهراً یکی از اولین شاهزادگان قاجار بود که تصوراتی از پیشرفت‌های دنیا در علم و صنعت داشت. از این‌رو تعدادی از ایرانیان را برای آموختن علوم جدید به خارج فرستاد، در ضمن می‌خواست مشاوران نظامی خارجی به ایران بیاورد و قشونی ثابت و منظم ایجاد کند و صنایع کوچک برپا سازد، و بدین جهات ضدیت روحانیون زمان را با خود برانگیخت. مخالفان جلو اقدامات او را گرفتند. عباس‌میرزا افرادی توانا دور خود گرد آورده بود که مهمترین آنها ابوالقاسم قائم مقام<sup>[۲]</sup> بود. هنگامی که مرگ زودرس خود را حس کرد برای اطمینان از حُسن اداره امور، از قائم مقام قول گرفت تا کماکان در خدمت پسرش بماند. پادشاه آینده محمدشاه نیز به پدر قول داد هرگز «خون وزیر را نریزد» و به او زیانی نرساند.

پس از مرگ فتحعلی‌شاه تاج و تخت به پسر ارشد عباس‌میرزا رسید و وی خود را محمدشاه نامید. سلطنت محمدشاه با نوید و امید شروع شد، بهویژه که قائم مقام را به صدارت عظمی گماشت. ولی محمدشاه تاب تحمل آدم باشخصیت یا شنیدن نغمه مخالف نداشت و هنوز یک سال نشده به دستور او صدراعظم را در فرش نمای خفه کردند<sup>[۳]</sup>، و لابد خونی هم ریخته نشد. جانشین او صوفی ناگاهی از ایروان، به نام حاجی‌میرزا آقاسی<sup>[۴]</sup> بود که سیزده سال با بی‌کفایتی حکومت کرد. در زمان سلطنت محمدشاه جنگ ناضروری و ناموفقی با افغانها برای تصرف هرات روی داد، و نفوذ روسیه و بریتانیا رو به فزونی نهاد.

محمدشاه در ۱۲۲۷ درگذشت و پسر او ناصرالدین شاه زمام امور را به دست گرفت. او که در ۱۲۱۰ به دنیا آمده بود در ۱۷ سالگی به تخت نشست. مرگ پادشاهان در ایران قرن نوزدهم همیشه مشکل‌آفرین بوده است. مدعیان تاج و تخت معمولاً زیاد بودند. اگر فراست میرزا تقی‌خان امیر نظام (بعداً امیرکبیر)، که به‌زودی صدراعظم ناصرالدین شاه شد، در کار نبود، این جانشینی هم به‌سهولت انجام نمی‌گرفت. امیرکبیر که احتمالاً تواناترین دولتمرد ایران در قرن نوزدهم بود، علاوه بر زیرکی و اندیشمندی این امتیاز را داشت که قبلاً در دوران خدمت سیاسی خود مأموریتهایی به روسیه و ترکیه عثمانی رفته بود<sup>[۵]</sup>. این مسافرتها به او ثابت کرد که برای بیرون آوردن ایران از عقب‌ماندگی و انزوا باید دست به اقداماتی زد. ولی چهار سال بعد او نیز به سرنوشت سلف و مربی خود،